

Ro'i, Yaakov; *Islam in the CIS; A threat to Security?* The Royal Institute of International Affairs, London.

اسلام در کشورهای مشترک المنافع، تهدیدی علیه ثبات؟ مؤسسه سلطنتی بین‌المللی لندن، ۲۰۰۱.

در سرتاسر هفتاد سال عمر اتحاد جماهیر شوروی میلیون‌ها مسلمان در آن امپراتوری می‌زیستند. حکومت کمونیستی از ابتدا با مسأله اسلام و مسلمان‌ها روبرو بود ولی موفق شده بود به نوعی آن را تحت کنترل آورد. در این مدت برای دنیای خارج، وضعیت اسلام و مسلمانان در شوروی موضوعی بی‌اهمیت بود و به ندرت بدان اشاره‌ای می‌شد. دغدغه اصلی دنیای خارج رویارویی با بلوک شرق، کنترل تسلیحات، و رقابت‌های خاص مربوط به جنگ سرد بود. در آن امر نیز خود را مستقیماً با مسکو طرف می‌دید و سرزمین‌های آسیای شوروی، آسیای مرکزی و قفقاز در این ملاحظات مطرح نبود.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل کشورهای مشترک المنافع، اسلام و مسلمانان در منطقه مذکور به یک موضوع مهم سیاسی تبدیل شده‌اند. همه کشورهای نواستقلال آسیای مرکزی (ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، و ترکمنستان) و نیز جمهوری آذربایجان در قفقاز جنوبی اکثریت مسلمان دارند. علاوه بر آن، جمهوری‌های قفقاز شمالی عضو فدراسیون روسیه نیز، مانند چچنستان و

داغستان، مسلمان‌اند. اهمیت روزافزون اسلام در این منطقه علل گوناگونی دارد که مهم‌ترین آن از قرار زیر است:

۱. این جوامع در دوران پیش مدرن به تصرف روسیه تزاری و سپس اتحاد شوروی سوسیالیستی درآمدند، دورانی که جهان بینی حاکم بر دنیا جهان بینی مذهبی بود و دولت‌های ملی شکل نگرفته بود. اینک که این مردم از سلطه نظام سوسیالیستی خارج شده‌اند برای تعریف هویت و نظام سیاسی و اقتصادی خویش به‌طور طبیعی به گذشته خود باز می‌گردند. گذشته آنان حاکی از زندگی به‌عنوان بخشی از امت اسلامی است، به تناوب زیر سلطه امپراتوری‌های مقتدر و یا حکومت‌های محلی. نفوذ فرقه‌های صوفیه، که حتی هفتاد سال سلطه نظام کمونیستی نتوانست آن را از میان بردارد، نیز عاملی برای بازگشت به اسلام به شمار می‌آید. در حال حاضر که مردم این کشورها درگیر فرایند ملت‌سازی و یافتن تعریفی جدید برای هویت خویش‌اند، پیشینه اسلامی آنان در شکل‌گیری این دولت - ملت‌ها به‌عنوان اعضای جدید جامعه جهانی اهمیتی خاص می‌یابد.

۲. تحولات مهم در همسایگی منطقه در دو دهه گذشته، بخصوص وقوع انقلاب اسلامی در ایران و وقایع افغانستان که با اشغال آن کشور به دست شوروی آغاز شد و به سلطه طالبان انجامید. این وقایع نقطه عطفی در تاریخ معاصر محسوب می‌شود، بدین معنی که موجب شده است جهان با موضوع حکومت‌های اسلامی در عصر مدرن روبرو باشد و روابط خود را با آن تعریف کند.

دو عامل اخیر تأثیری بسزا بر اسلام و مسلمانان آسیای مرکزی و قفقاز گذاشته است و آن را به سوی سیاسی شدن و رادیکال شدن سوق داده است. این امر به نوبه خود نگرانی‌های بسیاری را در روسیه و در دنیای غرب سبب شده است. روسیه از یک سو با گرایش‌های تندروانه اسلامی و استقلال طلبی در جمهوری‌های قفقاز خود مواجه است و از سوی دیگر بایستی با این پدیده در سرزمین‌هایی که «خارج نزدیک» روسیه تلقی می‌شوند و مرزهای جنوبی این کشور را

تشکیل می‌دهند روبرو شود. از مدتی پیش، قبل از آن که جهان به ظهور پدیده طالبان در افغانستان و القاعده پی ببرد و گرایش‌های رادیکال آن را مورد تأمل قرار دهد، هشدارهایی از جانب مسؤولان روس دربارهٔ اسلام افراطی و فعالیت‌های تروریستی اسلام‌گرایان مطرح می‌شد. این امر، بخصوص، در چچنستان به وضعیتی بحرانی رسید و منجر به اقدام نظامی گسترده روسیه و سرکوب جنبش استقلال طلب اسلامی آن جمهوری گردید.

نگرانی دنیای غرب از گسترش اسلام سیاسی رادیکال نیز دلایل خاص خود را دارد. این نگرانی بیش از همه در میان دولت‌مردان آمریکایی مشاهده می‌شود و خود ناشی از عوامل مختلفی است که مهمترین آنها را می‌توان دو عامل زیر دانست:

۱. فروپاشی نظام دوقطبی و تبدیل ایالات متحده آمریکا به تنها ابرقدرت جهان موجب شده است که این کشور خواسته‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی خود را با تکیه بر توان نظامی و مالی خویش به گونه‌ای بی‌سابقه بر کشورهای جهان تحمیل کند. نادیده گرفتن آرای دادگاه بین‌المللی لاهه، ترک پیمان کیوتو در مورد حفاظت محیط زیست، اقدام نظامی علیه افغانستان بدون احساس نیاز به حمایت سازمان ملل و جامعه جهانی، و مهم‌تر از همه حمایت بیدریغ از جنایات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی، نمونه‌هایی از این رفتار سیاسی حکومت ایالات متحده آمریکا در جهان است. گسترش فرهنگ غربی، بخصوص نوع آمریکایی آن، از طریق شبکه گسترده برنامه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و اینترنت در کنار عوامل فوق واکنش جهانی، بخصوص کشورهای عقب‌افتاده، را برانگیخته است. این واکنش بیش از هر جا در بین جوامع اسلامی مشهود است، به گونه‌ای که مهمترین تهدید علیه خواسته‌های آمریکا در جهان امروز از میان این جوامع برمی‌خیزد. این واکنش‌ها طیف وسیعی دارد که از اقدامات دیپلماتیک توسط کشورهای اسلامی تا بمب‌گذاری و انفجار در مرکز تجارت جهانی توسط القاعده را شامل می‌شود.

۲. هرگونه گسترش فعالیت‌های سیاسی اسلامی در آسیا و آفریقا، بخصوص اگر جنبه قهرآمیز داشته باشد، مانع ایجاد محیطی آرام برای سرمایه‌گذاری و بهره‌وری سوداگران بزرگ

غربی و آمریکایی، در این سرزمین‌ها است و بدین سبب موجب ناخشنودی سرمایه‌داران آمریکایی و دولتمردان آن کشور است.

در این میان، اسرائیل، با این که در قلب خاورمیانه قرار گرفته است نسبت به این موضوع دیدگاهی غربی دارد و نگرانی‌های مورد اشاره در بین سیاستمداران و متخصصان آن کشور نیز مشاهده می‌شود. ملاحظات حکومت اسرائیل نسبت به گسترش گرایش‌های اسلامی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز دلایل خاص خود را نیز دارد، از جمله دلایل زیر:

۱. بخش اعظم نارضایی جوامع اسلامی از دولت آمریکا ناشی از سیاست خاورمیانه‌ای آن کشور، بخصوص حمایتش از سیاست‌های رژیم صهیونیستی اسرائیل است. حکومت اسرائیل نیز از میزان نارضایی مسلمانان از آن کشور آگاه است و هر نوع گرایش افراطی اسلامی را در آسیای مرکزی و قفقاز به زیان منافع خویش می‌بیند.

۲. از سوی دیگر حضور میلیون‌ها یهودی مقیم این جمهوری‌ها می‌تواند عوامل بالقوه پیشبرد سیاست اسرائیل در این منطقه باشند. حفظ موقعیت اجتماعی - سیاسی این افراد و جلب همکاری آنها در تحقق اهداف اسرائیل در منطقه برای آن کشور اهمیتی خاص دارد.

۳. اسرائیل کشوری است با امکانات اقتصادی محدود که بدون کمک‌های خارجی قادر به بقا نیست. بهره‌برداری از امکانات جدید این مناطق پس از فروپاشی شوروی، بخصوص در زمینه انتقال دانش کشاورزی، فروش اسلحه و غیر آن برای اسرائیل حائز اهمیت است.

تهدیدات ناشی از گسترش اسلام رادیکال در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز از یک سو و امید به بهره‌برداری از موقعیت‌های اقتصادی - سیاسی این منطقه از سوی دیگر موجب شده است تا اسرائیلی‌ها پژوهش‌های مختلفی را در این باره انجام دهند. کتاب اسلام در کشورهای مشترک المنافع؛ تهدیدی علیه ثبات؟ یکی از این پژوهش‌ها است. این تحقیق توسط پاکو و روی و با حمایت مالی مؤسسه سلطنتی امور بین‌الملل بریتانیا انجام شده است و همین مؤسسه آن را به چاپ رسانده است. نویسنده کتاب استاد تاریخ دانشگاه تل‌آویو و پژوهشگر ارشد در مرکز

مطالعات روسی و اروپای شرقی کامینگز است.^۱ از وی آثار دیگری دربارهٔ اسلام، اتحاد جماهیر شوروی، و آسیای مرکزی به چاپ رسیده است. از آن جمله است اتحاد جماهیر شوروی و دنیای مسلمان (۱۹۸۴)، اوراسیای مسلمان (۱۹۹۵)، و اسلام در اتحاد شوروی از جنگ جهانی دوم تا گورباچف (۲۰۰۰).

کتاب اسلام در کشورهای مشترک المنافع از هشت فصل اصلی و یک فصل نتیجه‌گیری به شرح زیر تشکیل شده است:

۱. میراث گذشته؛
 ۲. اثر گلاسنوست (فضای باز سیاسی) بر اسلام در اتحاد شوروی؛
 ۳. احیای فعالیت‌های اسلامی پس از فروپاشی اتحاد شوروی؛
 ۴. سیاسی شدن اسلام؛
 ۵. ویژگی‌ها و تفاوت‌های منطقه‌ای؛
 ۶. حکومت‌ها و تفاوت‌های منطقه‌ای؛
 ۷. همبستگی اسلامی (در کشورهای مشترک المنافع و در میان مسلمانان جهان خارج)؛
 ۸. در چه وضعیتی ممکن است اسلام تهدیدی برای ثبات باشد؟
- در فصل اول، نویسنده به وضعیت مسلمانان در زمان روسیه تزاری و دوران اتحاد شوروی می‌پردازد و بیان می‌کند که پیش از انقلاب بلشویکی، دولت‌های تزاری پیوسته به مسلمانان زیر سلطه خویش با سوءظن می‌نگریستند و وظیفه خود می‌دانستند دنیای غرب را از گزند مسلمانان حفظ کنند. به همین دلیل نیز سیاست دولت‌های تزاری در قبال مسلمانان با شدت عمل و خشونت همراه بوده است. در دوران استقرار حکومت اتحاد شوروی دو نوع اسلام شکل گرفت. یکی اسلام رسمی از طریق ایجاد نهادهای متولی امور مسلمانان که با حکومت کمونیستی همکاری و هماهنگی داشتند. دیگری اسلام مردمی بود که از رنگ و بوی صوفیانه

1. The Cummings Center for Russian and East European Studies

داشت و به وسیله شیوخ و نهادهای صوفیانه رهبری می‌شد. در این مدت، وضعیت مسلمانان در اتحادشوروی تثبیت شده و رابطه حکومت با آنان تحت ضوابط مشخصی تنظیم گردیده بود. نویسنده اظهار می‌دارد که از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی، مقارن وقوع انقلاب اسلامی در ایران و اشغال افغانستان به دست ارتش اتحادشوروی، در آن کشور نگرشی منفی نسبت به اسلام و مسلمانان ایجاد شد که خود منجر به شدت عمل در قبال آنان گردید. این شدت عمل در دوران صدارت گورباچف ادامه داشت و حتی افزایش یافت. در دوره گورباچف عامل دیگری نیز به این امر شدت بخشید. پس از آغاز گلاسنوست، مسلمانان به عنوان «عوامل غرب» در اتحاد شوروی مورد سوءظن مسکو قرار گرفتند. از دید مسکو، اسلام دیگر فقط یک دین نبود، بلکه به یک عامل سیاسی مهم تبدیل شده بود که خواسته‌های دنیای غرب را تأمین می‌کرد.

در فصل دوم، نویسنده به بررسی اثرات اعلام فضای باز سیاسی و بازسازی اقتصادی بر حیات مسلمانان می‌پردازد و نشان می‌دهد که در این دوره در کنار سوءظن و شدت عمل مسکو در قبال مسلمانان، آزادی عمل بیشتری برای آنان فراهم شد، به گونه‌ای که مدرسه‌ها و مساجد بسیاری تأسیس گردید و انجمن‌های اسلامی با ارتباطات برون مرزی در داغستان و چچنستان و تاجیکستان ظاهر شدند. به اعتقاد نویسنده، نمی‌توان مشخص کرد که شدت عمل حکومت به گسترش فعالیت‌های اسلامی و سیاسی شدن آن انجامید یا گسترش این گونه فعالیت‌ها به شدت عمل حکومت منجر شد.

فصل سوم به تفصیل، به احیا و گسترش فعالیت‌های اسلامی پس از فروپاشی اتحادشوروی می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه نهضت «جدیدی‌ها» دوباره فعال شد و چگونه فعالیت جدیدی‌ها مورد مخالفت سنت‌گرایان از یک سو و نهادهای اسلامی رسمی حکومت، از سوی دیگر، قرار گرفت. در این فصل همچنین موضوع آموزش اسلامی، دینداری بین مسلمانان، ادبیات، مسجدها، و وضعیت زنان در دوران پس از فروپاشی بررسی شده است. در فصل چهارم مباحث مختلفی بررسی می‌شود، مانند احزاب و جنبش‌های اسلامی،

موضع اسلامی هادر برابر نهضت‌ها و احزاب غیرمذهبی، بحران چینستان، و خطر اسلام سیاسی برای نظم و ثبات منطقه. نویسنده تشریح می‌کند که چگونه در دهه ۱۹۷۰ میلادی مسکو خطر اصلی را نهضت‌های صوفیانه می‌انگاشت، در حالی که از دهه ۱۹۸۰ و هابییگری به عنوان مهمترین عامل تهدیدکننده ثبات تلقی می‌گردید.

فصل پنجم درباره اسلام در هریک از جمهوری‌های نواستقلال آسیای مرکزی و نیز در چینستان و تاتارستان است. مروری بر این جمهوری‌ها نشان می‌دهد که در عین حال که همگی به دلیل میراث شوروی اشتراکاتی دارند، هریک به نوعی خاص با موضوع اسلام و مسلمانان در کشور خود روبرو هستند.

فصل ششم به تحلیل سیاست‌های دولت‌های مختلف جمهوری‌های آسیای مرکزی و روسیه در قبال مسلمانان می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این سیاست‌ها عملاً در مواردی فعالیت‌ها و جنبش‌های اسلامی را به سوی سیاسی و رادیکال شدن سوق داده است و از آنها عاملی بالقوه برای تهدید ثبات سیاسی این کشورها ساخته است.

فصل هفتم به ارتباط احزاب و سازمان‌های اسلامی این جمهوری‌ها با یکدیگر و با مسلمانان دنیای خارج پرداخته است و رابطه گروه‌ها و دولت‌های مختلف را، از طالبان و حکومت پاکستان تا عربستان، با آنان نشان می‌دهد.

به‌طور خلاصه، نویسنده معتقد است پس از فروپاشی شوروی، نهضت‌های اسلامی در اشکال گوناگون امکان فعالیت علنی و گسترده یافت. با توجه به سابقه محدود این فعالیت‌ها در دهه ۱۹۸۰، شوروی، بخصوص در نقاطی مانند چینستان و قرقان‌تپه، و با توجه به مترادف دانستن اسلام با تروریسم و ارتجاع در دنیای غرب، حکومت‌های «ناسیونالیست» این جمهوری‌ها و روسیه کلیه این فعالیت‌ها را ارتجاعی و تروریستی و عامل خارجی خواندند. در روسیه، که اکثر مردم غیرمسلمان‌اند، این سیاست نتیجه داد. ولی در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز که اکثر مردم مسلمان‌اند نه. در عمل، این سیاست باعث شده است که خود این

دولت‌ها حتی سازمان‌های معتدل اسلامی را به حاشیه و به دامن جریان تندرو و طالب خشونت سوق دهند.

در پاسخ سؤال اصلی کتاب «آیا اسلام در کشورهای مشترک‌المنافع تهدیدی برای ثبات محسوب می‌شود؟» نویسنده معتقد است این امر به میزان زیادی بستگی به حاصل تعامل این دو نیرو دارد. اگر دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز نتوانند به گونه‌ای معقول با این پدیده روبرو شوند و آن را به دامن تندروها سوق دهند در آن صورت پاسخ به سؤال کتاب مثبت خواهد بود.

کتاب اسلام در کشورهای مشترک‌المنافع، تهدیدی برای ثبات؟ حاوی اطلاعات مفید و خواندنی درباره این موضوع بسیار حساس و سرنوشت ساز است. اما درباره این کتاب دو نکته را باید یادآور شد:

۱. از محتوای کتاب چنین برمی آید که نویسنده لزوماً اسلام را عامل بی‌ثباتی در منطقه نمی‌شمارد و تبدیل شدن اسلام را به یک عامل بی‌ثباتی بسته به عملکرد رهبران سیاسی منطقه می‌داند. با این حال انتخاب چنین عنوانی برای کتاب از همان ابتدا در ذهن خواننده چنین القا می‌کند که اسلام عامل بی‌ثباتی است.

۲. با وجود اطلاعات گسترده و مفید کتاب درباره موضوع مورد بحث، خواننده تصویر کاملاً روشنی از وضعیت اسلام در کشورهای مشترک‌المنافع به دست نمی‌آورد. شاید علت این امر پیچیدگی موضوع و تغییر و تحول سریع آن باشد که درک صحیح و قدرت پیش‌بینی آینده آن نیاز به شناخت عمیق‌تر از منطقه، تاریخ، و مردم آن دارد.

فرهاد عطایی - دانشگاه امام صادق (ع)